

پاتوق

هنر ورسانه



مجید کاظمی
دبیر بخش هنر



محمد علی ارجمند
دبیر بخش رسانه



نویسنده بخش هنر مجید کاظمی

هنر زندگی

آزاد و مناظر طبیعی لذت ببرند. معماری آن هماهنگی بی نظیری با محیط ایجاد می‌کند و تجربه‌ای جدید از سکونت را به نمایش می‌گذارد.

خانه‌های شناور نیز نمونه‌هایی جذاب از معماری آینده‌اند. در کانادا، بعضی خانه‌ها بر سطح آب ساخته شده‌اند و با موج‌ها حرکت می‌کنند. تصور کن هر روز صبح با تابش نور خورشید روی آب از خواب بیدار شوی، در حالی که خانه‌ات به آرامی با جریان طبیعت هماهنگ می‌شود.

در بیابان‌های امارات خانه‌های گنبدی شکلی ساخته شده‌اند که با طراحی کروی خود گرما را دفع می‌کنند و از انرژی خورشیدی برای تأمین برق بهره می‌برند. این خانه‌ها نمونه‌ای از معماری پایدار هستند که نه تنها از طبیعت الهام گرفته‌اند، بلکه با آن هماهنگ‌اند.

و حالا نوبت توست: اگر قرار بود خانه‌ای خارق‌العاده طراحی کنی، چه شکل و حالتی داشت؟ آیا خانه‌ای قارچی در دل جنگل، یک سکونتگاه شناور روی آب، یا ویلایی که بتواند بین طبیعت و زندگی روزمره تعادل برقرار کند؟ جهان منتظر خلاقیت توست.

حالا یک چالش: اگر می‌توانستی خانه‌ای شگفت‌انگیز طراحی کنی، کجا بود؟ روی ماه؟ در اعماق جنگل؟ قلم و کاغذ بردار. ایده‌ات را بنویس و خانه رؤیایی‌ات را خلق کن! دنیا منتظر خلاقیت توست!



تصور کن به جای آپارتمان معمولی، در خانه‌ای زیر آب در اقیانوس آرام زندگی کنی یا روی گنبدی در بیابان! خانه‌های شگفت‌انگیز دنیا فقط محل سکونت نیستند، داستان‌هایی از خلاقیت و ماجراجویی‌اند. آماده‌ای با عجیب‌ترین خانه‌های دنیا آشنا شوی و از آن‌ها برای طراحی فضای خودت الهام بگیری؟

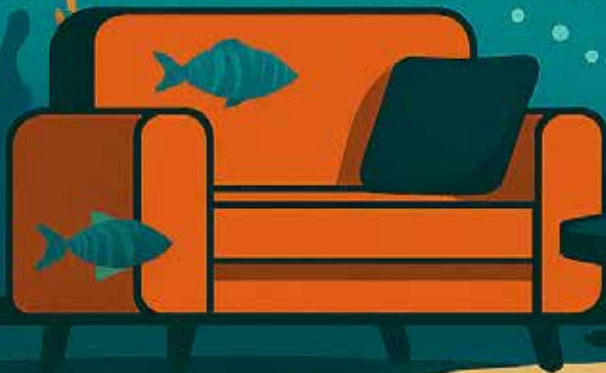
ابتدا خانه‌های زیرآبی. در جزایر مالدیو، زیر آب ویلاهایی با دیوارهای شیشه‌ای ساخته شده‌اند. صبح که بیدار می‌شوی، ماهی‌های رنگارنگ و مرجان‌ها را می‌بینی، انگار در یک آبی‌دان (آکواریوم) غول‌پیکر زندگی می‌کنی! این خانه‌ها با فناوری پیشرفته در برابر فشار آب مقاوم‌اند و حس ماجراجویی در دنیای خیالی را به تو می‌دهند.

در نیویورک، آمریکا، خانه‌ای وجود دارد که بیشتر شبیه یک قارچ عظیم است تا ساختمانی معمولی. در دهه ۱۹۷۰، معمار آن با الهام از شکل‌های طبیعی، ساختاری منحنی و غیرمتمعار طراحی کرده است که هیچ گوشه تیزی در آن وجود ندارد. فضای داخلی این خانه با کاشی‌های موزاییکی تزئین شده است و حس غاری رنگارنگ را به تو می‌دهد؛ گویی در دل طبیعت زندگی می‌کنی.

اما اگر به خانه‌ای خاص و نوین علاقه داری، ویلای دشت چهل در شمال ایران یکی از نمونه‌های خلاقانه و متفاوت است. طراحی این ویلا به گونه‌ای است که مرز بین فضای داخلی و بیرونی را از بین می‌برد و به ساکنان اجازه می‌دهد حتی در فصل‌های سرد از هوای

زندگی در خانه‌های متفاوت؛ وقتی خلاقیت به سکونت شکل می‌دهد

عجیباها و خلاقها



تصور کن سال ۱۵۰۴ است و تو طراح خانه‌های آینده‌ای! از مدرسه به خانه می‌رسی، در با شناسایی حالت چهره‌ات باز می‌شود و دیوارها به جهانی خیالی تبدیل می‌شوند. خانه‌های آینده فقط محل زندگی نیستند، فضاهایی پر از خلاقیت و شگفتی‌اند که زندگی را دگرگون می‌کنند. آماده‌ای خانه‌رؤیایی‌ات را طراحی کنی؟ ابتدا به فناوری‌های نوآورانه فکر کن. پنجره‌های واقعیت افزوده را تصور کن که هر لحظه منظره‌ای تازه نشان می‌دهند؛ امروز دریای پارسی و فردا کهکشان راه شیری! یا اتاق‌هایی با دیوارهای خودبازسازی‌شونده که با نانوفناوری شکل و رنگشان را تغییر می‌دهند. حتی خانه‌ات می‌تواند با هوش مصنوعی احساسات را بفهمد و موسیقی، نور یا عطر فضا را تنظیم کند. دانشمندان می‌گویند محیط‌های پویا خلاقیت و شادی را تقویت می‌کنند. تو چه ابزاری به خانه‌ات اضافه می‌کردی؟

پایداری هم اصل مهمی است. خانه‌های آینده می‌توانند انرژی خود را از پنل‌های زیستی تأمین کنند که نور محیط را به برق تبدیل می‌کنند. یا باغ‌های معلق که سبزی‌های تازه پرورش می‌دهند و هوا را تصفیه می‌کنند. چنین طراحی‌هایی نه تنها زمین را حفظ می‌کنند، بلکه حس مشارکت در آینده‌ای سبز را به تو می‌دهند. می‌گویند: «هر کس به زمین نیکی کند، زمین به او زندگی می‌بخشد». هر چه

می‌دهد. حتی می‌توانی دیواری طراحی کنی که ایده‌هایت را با قلم دیجیتال رویش ثبت کنی. این چیدمان‌ها ذهنت را بازتر و خلاق‌تر می‌کنند.

حالا یک چالش: اگر می‌توانستی خانه‌آینده‌ات را طراحی کنی، چه ویژگی‌ای به آن اضافه می‌کردی؟ اتاقی با جاذبه صفر؟ آشپزخانه‌ای که غذاهای جدید اختراع کند؟ قلم و کاغذ بردار، ایده‌هایت را بنویس و خانه‌رؤیایی‌ات را خلق کن! آینده در دست‌های توست.

اگر تو طراح بودی، خانه‌ها را چگونه می‌ساختی؟ خانه‌های آینده



بتوانند از هوای کوهستانی، مه صبحگاهی و صدای رودخانه لذت ببرند.

زندگی در طبیعت، یعنی خانه‌ای که آسمان و زمین بخشی از آن باشند. مانند خانه‌های شناور در نروژ که با صفحه‌های (پنل‌های) شفاف ساخته شده‌اند تا ساکنان بتوانند آب‌های آرام و جنگل‌های پیرامون را ببینند. خانه‌ای بر فراز درخت یا کلبه‌ای شیشه‌ای در دل کویر نیز می‌توانند نمونه‌هایی از معماری باشند که ارتباط میان انسان و طبیعت را حفظ می‌کنند.

حذف برخی عناصر می‌تواند ما را به حس آزادی یا رها بودن نزدیک‌تر کند. پنجره‌هایی که هرگز باز نمی‌شوند، دیوارهایی که نور را محدود می‌کنند، و قفل‌هایی که بیش از امنیت، مانع ارتباط می‌شوند، باعث ایجاد هراس برخی معماران و شکل‌گیری ایده‌های خانه‌های بدون مرز شده‌اند. اما آنچه باید حفظ شود، امنیتی است که نه از جنس دیوار، بلکه از جنس روابط انسانی است. حریم خصوصی‌ای که نه با مانع‌های فیزیکی، بلکه با احترام متقابل شکل می‌گیرد.

خانه آینده نه تنها ساخته شده از بتن و مصالح، بلکه آمیخته با فهم، انعطاف‌پذیری و هماهنگی با طبیعت خواهد بود. درهایش با دل باز خواهند شد، نه با کلید. مرزهایش قابل تغییر خواهند بود، یا شاید اصلاً وجود نداشته باشند. و حالاً نوبت توست. اگر قرار بود خانه‌ای بدون دیوار طراحی کنی، چه چیزهایی در آن می‌گنجاندی؟ چه چیزهایی را حذف می‌کردی؟ خانه‌ای بساز که بتوان در آن نفس کشیدی، زندگی کرد، خندیدی و به رؤیایپردازی نشست.

آیا تا به حال فکر کرده‌ای اگر خانه‌ای بدون دیوار داشته باشی، چه احساسی خواهد داشت؟ نه سقف ثابت، نه پنجره، نه در. فقط تو هستی و آسمان، باد، صداهای زندگی و نوری که آزادانه جریان دارد. شاید در نگاه اول بگویی: «امنیت چه می‌شود؟» یا نگران باران، گرما یا نگاه دیگران باشی. اما لحظه‌ای تصور کن، اگر بتوان خانه را دوباره تعریف کرد، چه خواهد شد؟

دیوارها همیشه محافظ نیستند؛ گاهی سد راه‌اند. گاهی از آجر ساخته می‌شوند، گاهی از جنس قضاوت، محدودیت یا ترس. در سراسر جهان، معمارانی هستند که خانه‌هایی بدون مرز می‌سازند تا ارتباط انسان با طبیعت و جامعه را تقویت کنند. در بالی اندونزی، برخی خانه‌ها کاملاً با طبیعت ترکیب شده‌اند. اقامتگاه‌هایی مانند «بامبواینداه» بدون دیوارهای ثابت ساخته شده‌اند تا شب‌ها بتوان آسمان را دید و روزها نسیم گرمسیری را احساس کرد. این خانه‌ها مرز میان داخل و بیرون را از بین می‌برند و تجربه‌ای متفاوت از سکونت ارائه می‌دهند.

در ایران نیز نمونه‌هایی از معماری وجود دارد که بدون نیاز به دیوارهای بسته، به جریان طبیعی زندگی احترام می‌گذارند. بادگیرهای یزد نمونه‌ای هوشمندانه از طراحی سنتی هستند که هوا را بدون مانع در خانه به حرکت درمی‌آورند و فضایی دلنشین و خنک ایجاد می‌کنند. این خانه‌ها نشان می‌دهند که طراحی می‌تواند وابستگی به دیوارهای سنگین را کاهش دهد. همچنین در ماسال گیلان، خانه‌های جنگلی به گونه‌ای ساخته شده‌اند که کمترین تغییر در محیط ایجاد شود و مردم

خانه‌ای بدون در و دیوار

گوشه مطالعات را به فضایی دلنشین تبدیل کند.

چیدمان وسایل هم بسیار تأثیرگذار است. اگر میزت پر از کتاب و کاغذهای به هم ریخته باشد، تمرکزت مختل می‌شود. یک گوشه کوچک برای خودت بساز: یک بالش نرم، یک پتوی گرم، و چند شمع معطر.

اتاقم شلوغ است، دلم بی‌قرار/ کتاب و لباس‌ها، پریشان و زار
جوراب و دفتر، همه درهم‌اند/ چوبازار شام، به هم برهم‌اند
بیانور و رنگی به اینجا بیار/ که لبخند بیاید، شود روزم بهار

خلاصه اینکه وقتی جای آدم گرم باشد و سفره پرروزی، ممکن است به این فکر بیفتی که بخواهی فعالیتت در فضای مجازی داشته باشی. وقتی می‌خواهی ویدئویی برای فضای مجازی بسازی، مثل کلیپی جذاب برای آپارات، فضایی دلپذیر داری. یا وسایلت را طوری بچین که اتاق بزرگ‌تر به نظر برسد. مثلاً یک آینه می‌تواند فضا را با تر نشان دهد و حس آزادی به تو بدهد.

حالا یک چالش: اگر می‌توانستی یک چیز در اتاق تغییر دهی، چه بود؟ دیواری رنگ‌شده؟ گوشه‌ای برای مطالعه یا فیلم‌سازی؟ طراحی خانه‌ات می‌تواند مثل یک ابرقهرمان حال و هوایت را بهتر کند. کافی است کمی خلاقیت نشان بدهی. پس دست به کار شو و اتاق‌ت را به دنیای خودت تبدیل کن!

تصور کن بعد از یک روز پر از کلاس و امتحان، خسته به خانه می‌رسی. وارد اتاق می‌شوی و ناگهان آرامش به سراغت می‌آید! چرا؟ چون فضای اتاق مثل دوستی صمیمی، تو را در آغوش می‌گیرد. اما اگر اتاق شلوغ و تاریک باشد، چه؟ احتمالاً کلافه‌تر می‌شوی! خانه فقط یک ساختمان نیست؛ فضایی است که می‌تواند حال و هوایت را دگرگون کند. آماده‌ای بدانی چطور طراحی خانه روی روحیه‌ات اثر می‌گذارد؟

اول، به رنگ‌ها توجه کن. می‌دانی رنگ دیوارهای اتاق چطور بر روحیه‌ات اثر می‌گذارد؟ رنگ‌های گرم مثل نارنجی انرژی بخش‌اند، اما زیاده‌روی در آن‌ها ممکن است تو را عصبی کند. رنگ‌های سرد مثل آبی، حس آرامش جنگل را به ارمغان می‌آورند. یک دیوار آبی مثل داروی آرام بخش عمل می‌کند! نمی‌توانی دیوار را رنگ کنی؟ یک روتختی شاد یا پوستر رنگارنگ تهیه کن. می‌گویند: «خانه دل، گرم‌تر از خانه گل است». هرچه بیشتر به فضای خانه‌ات اهمیت بدهی، حال بهتری پیدا می‌کنی.

نور هم نقش مهمی دارد. اتاق تاریک مثل ابری غم‌انگیز بالای سرت است. نور خورشید اما معجزه می‌کند! پرده‌های نازک بگذار تا نور به داخل بتابد. یا یک چراغ رومیزی زیبا انتخاب کن. دانشمندان می‌گویند نور طبیعی سروتونین، هورمون شادی، را در مغزت افزایش می‌دهد. حتی یک لامپ کم‌نور زردرنگ می‌تواند

چطور طراحی خانه می‌تواند
حال و هوایت را عوض کند؟

خانه‌ات دنیای تو

خانه‌های قدیمی ایرانی را به خاطر داری؟ حیاط‌های پر از شمعدانی، ایوان‌هایی که عصرها پاتوق خانواده بودند، یا اتاق‌هایی با پنجره‌های رنگی که نور را مثل جادو به داخل می‌آوردند؟ آن خانه‌ها فقط برای زندگی ساخته نشده بودند، بلکه برای «زندگی کردن» بودند؛ برای احساس کردن.

در دنیای امروز که بسیاری از لحظه‌های ما دیجیتالی شده‌اند، بیش از هر زمان دیگری نیاز داریم که خانه‌ها ما را به درون خودمان بازگردانند. خانه‌هایی که ساکت نیستند، بلکه با ما حرف می‌زنند. مثلاً دیوارهایی که بتوانی روی آن‌ها نقاشی بکشی، فضاهایی برای نواختن ساز یا نوشتن، یا حتی اتاق کوچکی که فقط جای فکر کردن باشد. این‌ها آرزوهای عجیب و غریبی نیستند. این‌ها همان چیزهایی هستند که از یک «چهار دیواری»، «خانه‌ای واقعی» می‌سازند.

حالا که کم‌کم به دنیای بزرگ‌ترها نزدیک می‌شوی و قرار است تصمیم‌های مهم‌تری بگیری، یک سؤال از خودت بپرس: «در خانه آینده‌ام چه چیزهایی برایم مهم هستند؟ راحتی؟ زیبایی؟ معنا؟ یا همه این‌ها کنار هم؟» چون واقعیت این است که خانه آینده دنیای درونی ماست. هرچه بیشتر درباره‌اش فکر کنیم، بهتر خودمان را خواهیم شناخت. خانه فقط جایی برای ماندن نیست؛ جایی است برای بودن.

اگر تا حالا فکر می‌کردی خانه فقط یعنی یک سقف، چند دیوار و جایی برای خوابیدن و غذا خوردن، شاید وقت آن رسیده باشد که نگاهی را تغییر بدهی. چون خانه بسیار فراتر از یک محل اقامت ساده است. خانه یک مفهوم است؛ یک حس؛ تجربه‌ای عمیق که گاهی با بوی آشپزی مادر بزرگ، نور زرد آفتاب از پنجره یا صدای خنده خواهر یا برادر همراه می‌شود.

تا به حال شده وقتی از یک روز پرماجرا و خسته‌کننده به خانه برمی‌گردی، فقط با دیدن همان در و دیوار احساس آرامش و امنیت کنی؟ این همان چیزی است که معماران به آن «روح فضا» می‌گویند. در معماری، خانه فقط یک سازه فیزیکی نیست؛ خانه بستر زندگی است، جایی که خاطره‌ها شکل می‌گیرند، رؤیاهای ساخته می‌شوند و ما خودمان را پیدا می‌کنیم.

امروزه بسیاری از مردم در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که شاید مدرن و شیک به نظر برسند، اما بی‌روح و خالی از احساس‌اند. یعنی چه؟ یعنی طراحی‌شان سرد است، دیوارهایی دارند که هیچ داستانی نمی‌گویند، و فضاهایی که بیشتر شبیه اداره‌اند تا پناهگاهی برای زندگی. اینجاست که هنر معماری باید وارد عمل شود. یک خانه واقعی باید با روح و شخصیت ساکنانش هماهنگ باشد. رنگ‌هایی که دوستشان داری، نورهایی که حالت را خوب می‌کنند یا حتی یک گوشه دنج برای فکر کردن. همه می‌توانند خانه را به مأمونی واقعی تبدیل کنند.

معنای پنهان پشت در و دیوار خانه‌های امروز
و آن چیزهایی که باید بدانیم

خانه فقط چهار دیواری نیست



درگیری‌های داخلی و خارجی

دوره درگیری‌های فراوان با دشمنان داخلی و خارجی، کم رنگ شدن رسانه‌های رایج آن دوران و نبود تغییر محسوس در معماری

دوره ۱۵
افشاریه و زندیه

۲

رسانه‌ها در هر دوری کارکرد و تأثیرات خاص خود را داشته‌اند. یکی از تأثیرات رسانه‌ها در دوره‌های متفاوت تأثیر بر نوع مسکن و خانه‌سازی است. بررسی این تأثیرات را می‌توان از دوره صفویه که در اوج شکوفایی و اقتدار بوده است آغاز کرد و پس از بررسی دوره فعلی به یک آینده‌نگری نسبی دست یافت.



رسانه و خانه

نویسنده محمد علی ارجمند
طراح اینفوگرافی محمدرضا رشیدی



دوره ۱۵
صفویه

رسانه‌های اصلی این دوره

رسانه قهوه‌خانه‌ای

نقاشی

- * اغلب آثار نمایانگر زیبایی و بیشتر واقع‌گرا هستند.
- * صحنه‌هایی از زندگی روزمره، جشن‌ها، جنگ‌ها و مجلس‌های شاهانه
- * این آثار به عنوان رسانه، مروج خانه‌های دارای حیاط، حوض، دار و درخت و قسمت‌های گوناگون و متنوع منتقل کننده فرهنگ خانواده محوری و مهمان‌نوازی‌اند.
- * تمرکز تفریح، نشاط، شادی و سوگ در محیط خانه
- * ورود قهوه به ایران و گسترش قهوه‌خانه‌ها به عنوان مراکز تفریح و ابداع نقالی و پرده‌خوانی نمایان شدن اولین بارقه‌های سبک زندگی غربی در اواخر دوره صفویه از طریق نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای در نقاشی‌های دیواری قصر پادشاهان و اشراف

ادبیات

خارج شدن رسانه شعر از دربارها و رایج شدن شعر و شاعری بین مردم کوچه و بازار و در نتیجه، توجه به عناصر فرهنگی-دینی مربوط به زندگی روزمره، از جمله خانه میل دل با طاق ابروی بتان امروز نیست کج بنا کردند از اول قبله این خانه را (اولین نکته در خانه‌سازی توجه به قبله)
رفتگی و رفت روشنی از چشم و دل مرا با میهمان ز خانه صفا می‌رود برون (اهمیت عناصر فرهنگی مثل میهمان‌نوازی)

خطابه (سخنرانی)

الزام حکومت به کاربرد نمادها و ظواهر مذهبی به خصوص در دوره شاه طهماسب، ضمن قدرت‌گرفتن سخنرانان و علمای درباری و استفاده فراوان از رسانه منبر در این دوره



فناوری‌های جدید

با ورود فناوری‌های جدید مثل دوربین عکاسی و فیلم‌برداری و رسانه‌های تصویری عکس و فیلم، به خصوص در دوره ناصرالدین‌شاه و توجه هنرمندان و معماران به سبک زندگی غربی، به تدریج تغییراتی در خانه و خانه‌سازی به وجود آمد. مانند تزئینات و نقاشی و رنگ‌آمیزی برگرفته از منظره‌های طبیعی و شهری اروپا، افزوده‌شدن طبقه به خانه ایرانی، نزدیک شدن سطح زیرزمین‌ها به حیاط خانه‌ها و...



دوره
قاجار

۳





پیدایش انسان رسانه

* افزایش رفت و آمد شاهزاده‌ها و فرزندان اشراف به اروپا برای تحصیل و تفریح در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی اول
* ایجاد طبقه روشن فکران شیفته غرب (به عنوان انسان رسانه)
* ایجاد تغییرات اساسی در خانه و خانه سازی در اثر گسترش رسانه‌های صوتی و تصویری و آشنایی بیشتر ایرانیان با زندگی غربی

دوره‌ی
پهلوی

۱۳



همه چیز بلاگرها

* رسانه شخصی - اتاق شخصی
* تبدیل افراد به انسان رسانه در سنین متفاوت
* (کودک وب نویس ها و کودک وبلاگ ها تا همه چیزبلاگرها)
* خانه‌های چند خوابه با فضای بسته و اتاق شخصی برای هر فرد و غرق شدن در فضای مجازی

سال‌های
آغازین
دهه‌ی ۱۴۰۰

۶



فناوری‌های رسانه‌ای

* دگرگونی ساختارخانه‌ها با ورود فناوری، مخصوصاً فناوری‌های رسانه‌ای
* حذف این فناوری‌ها برابر با غیرقابل سکونت شدن خانه‌های امروزی * خانگی شدن رسانه به عنوان جزء جدانشدنی از خانه
* تغییرات برق‌آسا در خانه و خانه‌سازی به کمک مجله‌های معماری، تلویزیون، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی
* افراط و تفریط در اصول معماری با توجه به یک‌سویه بودن اغلب رسانه‌ها و منفعل بودن مخاطبان
* انطباق نداشتن ساختار مسکن با دین و فرهنگ، آسایش، استحکام و زیبایی مثال: فدا شدن آسایش به پای استحکام یا فدا شدن شئون دینی و فرهنگی به پای زیبایی

تأثیرات منفی رسانه بر معماری:

* استفاده معماران از طرح‌های آماده و کم‌رنگ شدن طراحی
* ایجاد حس رقابت و چشم و هم‌چشمی و افزایش مصرف‌گرایی بین مخاطبان
* بی‌توجهی به بعد کاربری و مفید بودن
* اهمیت دادن افراطی به ظاهر و زیبایی و سوق به سوی ماکتی شدن خانه
* ارتباط یک‌سویه بین رسانه اجتماعی و مخاطبان (نداشتن تعامل در جهت آگاهی بیشتر و بیان خواسته‌های مخاطب)

رسانه‌ای شدن خانه

* تبدیل شدن خانه به مرکز ارتباطات الکترونیکی روزمره ساکنان و مهم‌ترین مرکز مصرف رسانه
* رسانه‌ها با کم‌رنگ کردن بعضی مرزها در خانه، بسیاری از مفهوم‌های سنتی، مانند درون و بیرون، عمومی و خصوصی، فردی و خانوادگی، صمیمیت و... را به چالش کشیده‌اند.

مثال‌هایی از خانه رسانه‌ای

* قرار گرفتن تلویزیون در بالای خانه همچون بزرگ خانواده یا چیزی شبیه به محراب عبادت (ساختار دیوارها، اتاق‌ها، چیدمان وابسته به تعیین محل تلویزیون)



۵

دوره‌ی
بعد از
انقلاب اسلامی



خانه های هوشمند و تعاملی

- * رسانه ای شدن خانه ها
- * امکان کنترل و نظارت خودکار بیرون و درون
- * خانه توسط رسانه های تعاملی هوشمند
- * ارتباط کلامی خانه با اعضای خانواده
- * امکان پیش بینی برخی نیازها مانند روشن کردن دستگاه های سرمایش و گرمایش یا روشنایی خانه پیش از رسیدن افراد به خانه (اصطلاحاً خانه های یادگیرنده که بعد از مدتی نیاز به دستورالعمل ندارند و مستقل از صاحب خانه کار می کنند.)
- * تغییر فضای فیزیکی خانه منطبق با سلیقه صاحب خانه
- * ایجاد خانه های متصل به هم از طریق فضای سایبری و محله ها و شهرهای متصل به هم



دوره ۱۵

آینده



مخاطرات

از دید رافن هرود خصوصی
 «قطع ارتباط با طبیعت به واسطه ارتباط با
 طبیعت سامانگی در خانه ها با استفاده از
 فناوری و طبیعت افزوده
 "توسعه شدن خانه ها به رسانه های هوشمندی
 که می توانند به تبادل پیام با ساکنان و دریایی
 اطراف بپردازند بدون اینکه لزوماً به اندازه
 ساکنان نیاز داشته باشند
 "مسئله حائز اهمیت است و رسانه ها به خانه
 هر محله، شهرها و در نهایت انسانها



رسانه و خانه

فکر و عمل

پاتوق



محمد رضا رشیدی
دبیر بخش فکر و عمل

- مائده اسکرزاده
- سیده میترا امیری
- نازنین زینب چنگی
- نبی سلیم زاده
- علیرضا عبدی



چیزهایی که باید بدانند



بزن و ببین!

مائده عسکر زاده

رسانه مکتوب تمرینی است برای اندیشیدن؛ برای تبدیل شدن از یک مخاطب صرف به یک سازنده.

شاید اولین ایده خلق «**نشریه حاقه**» از همین جا جرقه خورده است. بله درست شنیدید، نشریه! در روزگاری که همه چیز سریع می‌گذرد و هر محتوا فقط چند ثانیه عمر دارد، ما تصمیم گرفتیم رسانه‌ای را ایجاد کنیم که صدای مانوجوانان را بلند، واضح و مکتوب به گوش برساند. رسانه مکتوبی که بماند. نه در کارسازهای ابری، نه در حافظه گوشی، بلکه روی کاغذ؛ جایی که هنوز هم جدی‌ترین حرف‌ها روی آن ثبت می‌شوند. انگار کلمه‌ها تانوشته نشوند واقعاً اتفاق نیفتاده‌اند.

ما هم از همان جا شروع کردیم؛ از جادوی ساده‌ای که در مکتوب کردن نهفته است. از این باور که نوشتن چیزی بیشتر از اطلاع‌رسانی است. نوشتن یعنی ثبت؛ یعنی معنادادن.

نوشتن انضباط را یاد می‌دهد و خواندن، دقت را. و کدام کلاس را سراغ دارید که چنین درسی بدهد، بی‌آنکه نمره‌ای در کار باشد؟ نوشتن فقط چیدن کلمات کنار هم نیست؛ یک جور فکرکردن است. وقتی می‌نویسی صدا پیدا می‌کند. وقتی دیگران نوشته‌ات را می‌خوانند، شنیده می‌شوی.

ما نشریه را ساختیم چون خواستیم بخشی از تصویر نسل خودمان باشیم؛ نسلی که می‌بیند، می‌فهمد، حرف دارد و بلد است آن را بنویسد. حتی اگر اسمش نشریه دانش‌آموزی باشد و انتشارش در فضای به‌ظاهر کوچک و محدود مدرسه.

ما نشریه را تولید کردیم و اسمش را گذاشتیم «حاقه»، تا روایتگر حقیقت باشد از پنجره دید نوجوانان دغدغه‌مندی که نمی‌خواهند در سیل فضای مجازی و روزمرگی‌ها غرق شوند.

و حالا، اینجا در رسانه مکتوب مجله هستیم تا مرحله به مرحله تجربیات خودمان را از مسیر دلچسب و البته پر فراز و نشیب تولد یک نشریه دانش‌آموزی با شما هم به اشتراک بگذاریم.

این اولین قدم بود. منتظرمان باشید!

به گمانم اولین تجربه ارتباطم با رسانه‌های مکتوب همین مجله رشدی بود که الان در دست شماست. البته نه به عنوان دانش‌آموز، به عنوان دختر پنج‌ساله‌ای که مجله‌های دخترعمویش را که در مدرسه به او می‌دادند، کش می‌رفت و با سواد که نصفه‌نیمه بود، به خواندن شعرهای کوتاه و دیدن تصویرهایش بسنده می‌کرد.

بعدها این علاقه تبدیل شد به خواندن ستون حوادث روزنامه‌های ۱۰ سال پیش که تنها کاربردشان برای بزرگ‌ترها، پاک کردن شیشه بود. بعدترش شده بودم خوره پیدا کردن نامه‌های قدیمی. در عالم کودکی کمدها و صندوقچه‌های مادربزرگم را می‌کاویدم در جست‌وجوی نامه‌ای که در قالب گفت‌وگوی افراد، جنگ را روایت می‌کرد و انتهایش نوشته شده بود: «ای نامه که می‌روی به سویش، از جانب من بیوس رویش» تا بتوانم جنگ را از دل روایت‌های واقعی بفهمم. اما دریغ از یک ورق! هنوز هم اگر یکی از آن نامه‌ها پیدا شود، چیزی را در من تکان می‌دهد.

نمی‌دانم چرا این صحنه‌ها با دقت در ذهنم ثبت شده‌اند. شاید چون یادم می‌اندازند هنوز چیزهایی هستند که باید مکتوب شوند و نمی‌شوند! مکتوبات لذت جست‌وجو، کشف کردن و ماندگاری را به آدم می‌دهند؛ چیزهایی که شبکه‌های اجتماعی مدت‌هاست از ما دزدیده‌اند.

دکه‌های روزنامه‌فروشی تبدیل شده‌اند به کانال‌های گوناگون خبری. ورقه‌ها شده‌اند کتاب‌های صوتی و پادپخش‌هایی (پادکست‌هایی) که کلمه‌هایشان در شلوغی مترو و تاکسی گم می‌شوند.

بین هیاهوی شبکه‌های اجتماعی و فناوری‌ها، رسانه مکتوب یعنی «ایست!»؛ یعنی «نگاه کن، بخوان و فکر کن!»

یعنی همیشه هم نیازی نیست همه چیز مثل شرح تصویرهای (کپشن‌های) اینستاگرامی لقمه راحت در دسترسی باشد که پنج دقیقه‌ای بخوانی و تمام شود. خیلی وقت‌ها باید به سکوت کلمه فکر کرد؛ به ماندگاری یک صفحه؛ به عمق یک جمله.

انجمن اسلامی

روایت یک جوان داوطلب از
صبح عید فطر ۱۴۰۴

ما نماز عید را نوآفرین* کردیم!

سیده میترا امیری

ساعت چهار و نیم صبح بود. گوشی زنگ زد؛ هشدار بیدارباش تیمی! نوشته بود: «اگه بیدار نشی، خادم الرقه می‌شی!» با چشم نیمه‌باز پیام بچه‌ها رو بررسی کردم. توی گروه واتساپ «عیدپلاس ۱۴۰۴» همه حاضر بودند. یک گروه از جوان‌های معمولی که تصمیم گرفته بودند صبحی غیرمعمولی بسازند. نه وابسته به جایی بودند، نه کسی برایشان بودجه ریخته بود. فقط یک دل‌ذره‌ای شوق، و یک سلسله ایده خودجوش که بیشترشان توی کافه‌نشینی‌های شب‌های ماه رمضان شکل گرفته بودند.

آن شب آخر، تا خود ۲ بامداد، مشغول بسته‌بندی بسته فرهنگی، طراحی استند و نوشتن متن کارتون‌ی برای بچه‌ها بودیم. مادرم گفت: «آخه شماها مریضین؟! کسی نماز عید رو این طوری برگزار می‌کنه?!»

گفتم: «ما قراره بگیم بله، برگزار می‌کنه!»

مصلی هنوز تاریک بود. آسمان رنگ دودی داشت. نسیم خنک صبحگاهی می‌وزید و صدای کلاغ‌هایی که هنوز نمی‌دانستند امروز عید است، سکوت را شکسته بود. با خودرو رفتیم. توی صندوق عقب جای‌ساز، استندها، برنامه‌ها (بنرها)، جلیقه‌ها و یک کیسه نان و پنیر و سبزی بود که مادرم از سر دلسوزی گذاشته بود: «به خودتونم فکر کنید بچه‌ها.»

سجاد و علی توی محوطه مصلی ایستاده بودند. جلیقه‌های فسفری‌شان در تاریکی می‌درخشید. علی گفت: «خوش اومدی، هم‌رزم! امروز قراره جهاد نرم بشه!»

خندیدیم. گفتم: «دوربین‌ها مون شارژ؟ وای فای بالا اومد؟ چای جوشیده؟»

همه گفتن: «چکه!»

مردم کم‌کم رسیدند. خانمی با دختر کوچکش آمده بود؛ دختر بچه‌ای خواب‌آلود ولی باروسری گل‌دار. **دانیال** به استقبالش رفت و گفت: «بیایید پیش ما. هم قصه داریم، هم پاستیل!»

بچه‌ها از ذوق گفتن: «یعنی قصه پاستیلی؟»

آن لحظه فهمیدم که ما داریم تجربه می‌سازیم، نه فقط برنامه. من و سجاد مسئول صفاها بودیم. پیرمردی از دور با عصا می‌آمد. سجاد رفت جلو و کمکش کرد. زیر لب گفت: «این پیرمردا خودشون ستون دینن، ولی بعضی وقتا ستون فقراتشون ستون نماز می‌خواد!»

پیرمرد خندید و گفت: «خدا خیرتون بده. شماها امید مایین.» تیم رسانه ما حرفه‌ای‌تر از انتظار بود. **کیارش** که عاشق فیلم‌سازی است، با سه زاویه دوربین و یک رونین تراز (بالانس) شده آمده بود. به من گفت: «قنوت رو با نور طلوع بگیرم یا بس نور (بک‌لایت) بدم که عرفانی‌تر بشه؟»

گفتم: «داداش، فقط قنوت رو بگیر که حاج‌آقا بهتر قنوت نکه!»

بخش ویژه‌ای هم برای بچه‌ها داشتیم: نمایش عروسکی، جورچین مذهبی و نقاشی با موضوع «عید یعنی چی؟»

دختر بچه‌ای در نقاشی‌اش مسجدی کشیده بود با قلبی بالای گنبد. گفت: «این خداست که خوشحال شده ما نماز خونديم!»

سروش اشک توی چشمانش جمع شده بود. گفت: «آره عزیزم، دقیقاً همینه.»

وسط برنامه، علی وای فای رایگان را بالا آورد. ملت تعجب کردند. با گوشی‌هایشان رمزینه پاسخ سریع (کیوآر کد) را پوی می‌کردند و با صفحه‌ای روبه‌رو می‌شدند که نوشته بود: «به نماز پلاس خوش اومدین! شیرینی این صبحو با بقیه به اشتراک بذار!»

روی صندوق صدقات نوشته شده بود: «اگه پول نداری، یه دعای قشنگ بنماز تو صندوق. ما می‌فهمیمش!»

یکی از پسرها روی کاغذی نوشته بود: «خدایا آزمون سراسری رو بسوزون... نه بیخش، آسون کن.» آن را به صندوق انداخت.

خندیدیم. گفتم: «هم دعا کرد، هم خواست یه کم منطقی باشه!»

نماز با شکوه تمام شد. مردم گفتند سال‌ها بود چنین صفايي در نماز عید ندیده بودند. حاج‌آقایی گفت: «نماز خوبه، ولی این همه جوان خوش‌ذوق، بهتره!»

بعد از نماز ما بسته‌ها را بخش کردیم. به همه چای نبات دادیم و به دست بچه‌ها شیرینی. مادری یکی از بچه‌ها گفت: «بچه‌ها تا حالا ز نماز خوشش نیومده بود، امروز گفت دوباره بیایم!»

در حالی که همه داشتن می‌رفتند، ما داشتیم بلندگوها و برنامه‌ها (بنرها) رو جمع می‌کردیم؛ خسته، ولی خوشحال. **حسن** گفت: «نماز جمعه هفته بعد رو چی کار کنیم؟ بیایم یه اپ صفا یاب طراحی کنیم؟ اسمش باشه صفا نما!»

همه خندیدن، ولی ته دل‌مان موضوع را جدی گرفتیم.

آن روز صبح ما فقط برنامه را برگزار نکردیم. کار ما نوعی خودباوری بود. حس کردیم مفیدیم؛ مهمیم. کسی به ما نگفته بود کاری نکنیم. خودمان خواستیم. نماز عید بهانه‌ای شد برای یک جور تازه از خدمت؛ یک جور مهربانی جدید؛ بدون ریش و پشم زیاد. با وای فای، عروسک، جلیقه فسفری، شیرینی، و یک عالمه انرژی جوانی.

اگر روزی کسی گفت: «شماها فقط بلدین تو اینستاگرام پست بزنین»، فقط این صبح را نشانش بدهید. ما همان‌هایی هستیم که با گوشی، وای فای، قهوه فوری، و دعای بچه‌ها، کاری کردیم که بعد از نماز، مردم نگویند: «نماز خوبی بود!» بلکه بگویند: «عجب صبحی بود!»

* استارت‌آپ

بازدید از سازمان انرژی اتمی

روز هشتم بهمن ماه ۱۴۰۳، با هماهنگی بسیج دانش‌آموزی ناحیه جماران، عازم «سازمان انرژی اتمی» شدیم. در ابتدای ورود کارکنان سازمان از ما به گرمی استقبال کردند. بازدید را از قسمت «پرتودهی گاما» شروع کردیم. مسئول محترم آنجا توضیح کاملی در مورد کارهایی که در آن بخش انجام می‌شد دادند.

دریافتیم که این شرکت معتبرترین مرکز پرتودهی کشور است. در آنجا انواع تجهیزات یک بار مصرف پزشکی، بهداشتی و بیمارستانی، به منظور سترون‌سازی (استریل کردن)، انواع مواد غذایی، ادویه‌ها، سبزی‌ها، گیاه دارویی و محصولات کشاورزی، به منظور کاهش آلودگی و افزایش مدت زمان نگهداری، پرتودهی می‌شوند.

سپس به سمت ساختمان رادیودارو و راکتور تهران حرکت کردیم. در آنجا به دو گروه تقسیم شدیم: یک گروه وارد ساختمان رادیودارو شدند. در این بخش متوجه شدیم سازمان انرژی اتمی در زمینه تولید انواع رادیودارو تحقیقات گسترده‌ای انجام می‌دهد. نه تنها داروی بیماران داخلی کشور را تأمین می‌کند، بلکه محصولات رادیوداروی ایران را به تعدادی از کشورهای خارجی صادر می‌کند.

گروه بعدی به ساختمان راکتور رفتند و طی بازدید از آنجا دیدند که راکتور تحقیقاتی تهران از نوع استخری است و قسمت‌هایی از سرویس‌های آموزشی، تابش‌دهی و تولید رادیویوتوپ‌ها را برای مراکز درمانی، علمی و صنعتی ارائه می‌دهد.

یکی از هدف‌های اصلی این راکتور ارائه خدمات به دانشمندان، مهندسان و دانشجویان است. به شکل کلی مهندسان سازمان در هر قسمت توضیح‌های جامعی دادند و مسئولان محترم با صبر و حوصله و دقت فراوان سؤال‌های دانش‌آموزان را پاسخ می‌دادند.

بعد از پایان بازدید هر گروه، دو گروه با هم جابه‌جا شدند. پس از آن برای صرف ناهار در رستوران سازمان جمع شدیم و بعد برای قرائت فاتحه به مقبره شهیدان گمنام رفتیم که در حیاط آنجا مقابل مسجد به خاک سپرده شده‌اند. در همه این مرحله‌ها جناب آقای **شیدانی**، مسئول محترم بازدیدهای سازمان، همراه ما بودند و هر آنچه را که لازم بود دانش‌آموزان بدانند، توضیح می‌دادند.

ممنون از معلمانی که هماهنگی، همراهی و تدارکات عالی انجام دادند تا ما با گوشه‌ای از زحمات دانشمندان کشور و توانمندی‌های جمهوری اسلامی آشنا شویم، نسبت به آینده کشور عزیز و آینده خودمان امیدوارتر شویم و قدر این انقلاب اسلامی را بیش از پیش بدانیم.



یاخته‌های بنیادی

نبی سلیمزاده

در ادامه صحبت‌های سه نفر از دانش‌آموزان موفق این حوزه را می‌خوانیم:

ارسان سپاهی هستم، دانش‌آموز دبیرستان استعداد‌های درخشان شهید بهشتی شهر سلماس در استان آذربایجان غربی. پنج سال پیش، یعنی در دوران اوج ویروس کرونا، به طور اتفاقی از طریق یکی از دوستانم با پژوهش‌سرای شهرمان آشنا شدم و با توجه به علاقه‌ام، در رشته سلول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی شروع به تحقیقات کردم. یکی از طرح‌هایم طرح «زخم‌پوش نانوکامپوزیتی حاوی عصاره سلیمارین» است که مخصوص زخم‌های کبدی و جلدی است و می‌تواند روند بهبود زخم را سرعت بخشد.

میترا غلامی هستم، دانش‌آموز دبیرستان امام محمد باقر (علیه‌السلام) منطقه ۵ اصفهان. همه چیز از دوران شیوع کرونا شروع شد. پایه هشتم بودم و عاشق زیست. به واسطه پیگیری‌هایی که از سر کنجکاوی و بیشتر برای یادگرفتن انجام دادم، با قطب‌کشوری سلول‌های بنیادی و پزشکی آشنا شدم. پس از گذراندن موفق دوره‌های مجازی قطب‌کشوری، به پژوهش‌کده رویان اصفهان معرفی شدم و با همکاری استاد راهنمای دلسوزم، توانستیم «داربستی برای القای تمایز استخوان» طراحی کنیم.

پارمیدا فتحی روشن، پژوهشگر حوزه زیست‌شناسی یاخته‌های و میکروبی‌شناسی، و دانش‌آموز دبیرستان ایران‌دخت ناحیه ۴ کرج هستم. فعالیت علمی خود را از پایه هفتم و سال ۱۳۹۷ در پژوهش‌سرای ملاصدرا کرج آغاز کردم. پس از گذراندن آموزش‌های تخصصی در زمینه‌های زیستی و انجام چند پروژه تحقیقاتی در آزمایشگاه در کنار جمعی از پژوهشگران جوان، پروژه‌های متعددی را به مرحله اجرا رساندیم. از مهم‌ترین دستاوردهای این فعالیت‌ها می‌توان به ایجاد بانک یاخته‌ای، پرورش موش‌های آزمایشگاهی، تولید محلول‌های ویژه کشت سلولی، و ارائه خدمات پیشرفته اشاره کرد. خدا را شکر امروز آزمایشگاه ما قادر است نیاز خیلی از پژوهشگران حوزه زیستی را، اعم از استاد، دانشجو یا دانش‌آموز، برآورده سازد.

در قرن نوزدهم دانشمندان با مطالعه و مشاهده توانایی برخی از سلول‌ها در تولید سلول‌های دیگر، به وجود یاخته‌های بنیادی پی بردند. در واقع این نوع یاخته‌ها مانند آجرهای اولیه‌ای هستند که می‌توانند به هر شکل و ساختاری که نیاز باشد در بدن ساخته شوند و از نظر درمانی بسیار ارزشمند هستند. بدیهی است که استقلال در این حوزه موجب اقتدار سیاسی و اقتصادی کشورها خواهد شد.

به منظور استفاده از ظرفیت دانش‌آموزان و دبیران در سال ۱۳۹۵، با همکاری آموزش و پرورش و ستاد علوم و فناوری سلول‌های بنیادی، مأموریت ترویج و توسعه این علم بین دانش‌آموزان و دبیران به «پژوهش‌سرای دانش‌آموزی ملاصدرا ناحیه ۴ کرج»، به عنوان قطب‌کشوری یاخته‌های بنیادی و پزشکی بازساختی، محول شد.

پس از تأسیس یک آزمایشگاه تخصصی شامل آزمایشگاه آموزشی و پژوهشی، اتاق ایزوله کشت سلول، خانه حیوانات و نیز تأمین تجهیزات مورد نیاز، در اولین گام یک اردوی علمی پنج‌روزه برای دبیران و دانش‌آموزان منتخب کشور برگزار شد که به شرکت این عزیزان در «کنگره بین‌المللی یاخته‌های بنیادی» با حضور دانشمندان خارجی و داخلی در سالن اجلاس سران انجامید و آنان در این همایش خوش درخشیدند.

این آغاز راهی پر فراز و نشیب بود که هم اکنون پس از هشت سال، با برگزاری آموزش‌های برخط و مجازی، و از همه مهم‌تر تشکیل شبکه دانش‌آموزی با عنوان «انجمن سلول‌های بنیادی»، این دانش‌تادورترین مدرسه‌ها گسترش پیدا کرده است.

در سال اول مخاطبان اولیه قطب‌کشوری فقط دانش‌آموزان دوره دوم متوسطه بودند، ولی اکنون تعداد زیادی از مخاطبان قطب، دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی هستند. دانش‌آموزانی که از دوره ابتدایی با آموزش‌های قطب همراه بوده‌اند، امروز پژوهشگران جوانی هستند که چندین سال است در آزمایشگاه‌های تخصصی مشغول انجام پژوهش بوده‌اند و نتایج پژوهش خود را منتشر می‌کنند. حتی تعدادی از این پژوهشگران توانسته‌اند از نتایج پژوهش خود در این حوزه کارآفرینی کنند.

پی‌نوشت

۱. از آنجا که فرهنگستان زبان و ادب فارسی معادل سلول را یاخته قرار داده و این معادل در کتاب‌های درسی نیز آمده است، الزاماً در این متن نیز کلمه سلول تغییر می‌کند؛ اما واژه‌های خاص فارسی‌سازی نمی‌شوند و همان‌گونه که ثبت شده‌اند، می‌آیند. دودستگی متن از این روست.

بودیم که وا! اما این بار آمدن نبود، بحث رفتن بود. فکر می‌کردیم قضیه تخفیف هفتاد درصدی پارک ارم در آن سوز سیاه زمستان کارش را کرده است! ولی فهمیدیم قرار است در این سوز سرما برویم شمال تا تکثیرهاگ‌ها و قارچ‌ها را با تخمک‌گذاری قورباغه و لاک‌پشت‌ها را دقیقاً با همین چشمان غیرمسلح ببینیم و هوایی هم تازه کنیم، سفر علمی، فرهنگی، پژوهشی و... بود.

اگر می‌ماندیم تهران، نفوذ و تکثیر ویروس کرونا را با چشمان غیرمسلح می‌دیدیم. اما گفتند رایگان است و نمره هم دارد. ما که بودیم که برای اردوی مُفتکی استخاره می‌کردیم؟ نمره هم که داشت. پس به قول قدیمی‌ها «نورِ علی نورا» شد. هم تجدیدقوا

اواخر بهمن‌ماه سال ۹۸ بود و ما پس از امتحان‌های نیم‌سال تحصیلی اول، کمی با رشته تحصیلی‌مان آشنا شده بودیم. رشته خوبی بود، زیست‌شناسی داشت، شیمی داشت و چیزهایی دیگری هم داشت که نشده بود دامنه‌آشنایی‌مان تا آنجا برود. فکر می‌کنم به دردم می‌خوردیم. مایی که همگی به دنبال قبول شدن در رشته پزشکی بودیم، حالا به پرستاری هم قانع شده بودیم.

روزی از روزها در مدرسه گفتند جمع کنید برویم اردو. یادمان آمد همین ماه قبل از دوره ابتدایی بچه‌هایی را آورده بودند تا با ما و دوره متوسطه و از همه مهم‌تر با رشته‌های تحصیلی آشنا شوند. شده بودیم وحش‌گشت (سafari) حیات وحش! ما هم این جوری

اردو

تجدیدقوا در آخرین اردوی قرن

علیرضا عبدی



۴۶

شان

مهر ۱۴۰۴

می‌کردیم، هم لاک پشت و هاگ می‌دیدیم و هم نمره می‌گرفتیم؛ عین فیلم «ورود آقایان ممنوع» که البته آن‌ها المپیاد داشتند و ما درگیر تک‌ماده نیم‌سال تحصیلی اول! آن‌ها معلمشان رضا عطاران بود و ما معلممان ... بگذریم.

به بهانه امضاشدن رضایت‌نامه، یک هفته تمام در خانه بیگاری دادیم. از صف نان و شیر بگیر تا جولان‌دهی (مانور) خانه‌تکانی در آن ماه و صف پمپ‌بنزین و حتی نفت! کم مانده بود صف کوپن بایستم، تا رسیدم به مرحله‌ای که مادرم می‌گفت: «از بابات اجازه بگیر.» و پدرم می‌گفت: «اگه مامانت گذاشت، برو!» و من رفتم.

روز رفتن، دیدیم دو تا از اولین اتوبوس‌های ساخت شرکت بنز در مدرسه پارک هستند. احساسمان می‌گفت که این‌ها از آثار باستانی برای درس باستان‌شناسی بچه‌های انسانی اینجا هستند. اما وقتی برای اردوی شمال سوار یکی از آن‌ها شدیم، فهمیدیم احساسمان غلط می‌کند. این اتوبوس هم برای رساندن ما و هم لاغری ما، با ارتعاشش (ویبره‌اش) مأمور شده بود. یعنی این اتوبوس‌ها روزی تیرکس و آمارگازاروس را می‌رساندند برای شکار، حالا پس از بازنشستگی، داشتند ما را می‌بردند اردو.

در اتوبوس، بچه‌های رشته ریاضی هم بودند. اینجا احساسمان می‌گفت آن‌ها هم برای دیدن حد و مشتق و سینوس و تانژانت در طبیعت آمده‌اند، ولی وقتی آقای مدیر از جعلی بودن امضای

رضایت‌نامه برخی از هم‌کلاسی‌هایمان گله کرد، فهمیدیم اینجا هم احساسمان دارد اشتباه می‌کند.

راه این قدر بد بود که اگر طعمه رعدوبرق نمی‌شدیم، می‌توانستیم خوراک خوبی برای گسل و رانش زمین و حتی سونامی شویم. ما را باش که لباس‌های پلوخوری‌مان را پوشیده بودیم. تا آن قسمت از سفر، لباس سر کوجه هم زیادی‌اش بود؛ آن همه آهنگ و نمایش ایمیلی و «هرکی نکه آلبالو!» آماده کرده بودیم. همه راه به دعا و راز و نیاز گذشت که فقط زنده برسیم.

به مقصد که رسیدیم، دقیقاً نمی‌دانستیم کجای شمال هستیم! از جنگل و دریا هم خبری نبود. فقط یک مقدار سبزی بود و کمی هم شرجی. فهمیدیم در یک روستای دورافتاده‌ایم؛ روستایی که در آن هیچ‌هاگی نمی‌توانست بزاید و هیچ لاک‌پشتی هم جرئت نمی‌کرد تخمی از خودش به یادگار بگذارد. ما هم جای هاگ و لاک‌پشت ... نمی‌شد واقعاً.

منتظر بودیم راهنمایی‌مان کنند وارد ویلاشویم که متوجه شدیم وارد شده‌ایم و خودمان هم نفهمیده‌ایم. ویلای مذکور، یک خانه روستایی ۵۰ متری وسط یک تکه زمین بی‌دروپیکر بود. داخلش هم دو تا اتاق خواب داشت که یکی‌اش را مدیر و معاونان برداشتند و آن دیگری هم ماند برای ما ۳۶ نفر باقی‌مانده. روی طاقچه‌اش هم یک عکس سپاه‌وسفید خانوادگی بود که در آن مدیر مدرسه‌مان به همراه چند نفر که ظاهراً خواهر و برادر و پدر و مادرش بودند، همگی شبانه‌روز به ما لبخند می‌زدند. البته اگر سوسک‌ها و موربانه‌ها در کنار خاطراتی که بچه‌ها از اجنه تعریف می‌کردند، می‌گذاشتند بخواهیم!

در آخر سفر، بدون دیدن هاگ و لاک‌پشت که گویا امسال مسیرشان نخورده بود این‌وری، وقتی داشتیم وسایلمان را جمع می‌کردیم، معاون بالای سرمان ظاهر شد. گفت: «نمی‌دونید آدم از هر چیزی استفاده می‌کنه، باید مثل روز اولش پشش بده؟ این خونه وقتی ما اومدیم این شکلی بود؟» ما هم اطراف را نگاه کردیم. انصافاً این شکلی نبود. خیلی بدتر بود! تعداد سوسک‌هایی که کشته بودیم، از تعداد زنده‌هایشان بیشتر بود. موربانه‌ها، اجنه ... و این‌گونه شد که ما کل وسایل خانه را گردگیری کردیم، کف اتاق را جاروبرقی کشیدیم، دستشویی جرم‌گرفته آنجا را ضد عفونی کردیم و پرده‌ها را هم شستیم و خیس آویزان کردیم تا مثل حالت اتوشده، خشک شوند.

ساعت یک نیمه شب به مدرسه رسیدیم. آقای معاون روبه‌روی ما ایستاد و با لبخندی پیروزمندانه گفت: «هیچ‌کس حق نداره فردا غیبت کنه. دو روز تفریح و استراحت کردید، این هم از تجدیدقوا. ببینم دیگه چه بهونه‌ای می‌آرید واسه درس نخوندن؟» فردا هم بیدار شدیم، دیدیم با اعلام رسمی ورود ویروس منحوس کرونا، می‌توانیم تا قرن‌ها تجدیدقوا کنیم.